

تجربه آموزشگران افروز



ما در مدرسه‌ی افروز اعتقاد داریم که فرهنگ، مشارکت اجتماعی، مسئولیت‌های فردی و مدنی پیوندی گستاخانه با آموزش دارند. به باور ما کلاس درس فقط فضایی برای کسب دانش نیست؛ این هدف با پرورش مهارت‌های اجتماعی و کسب دانش هم تنبیده و تفکیکناپذیرند. موضوع کلاس درس هرچه باشد - ریاضی یا علوم اجتماعی - امکانی است برای تمرین مهارت‌های اجتماعی با دانشآموزان و به عقیده‌ی ما ارتقای این مهارت‌ها اگر مهم‌تر از افزایش علم و دانش کودکان و نوجوانان نباشد، از آن کم‌اهمیت‌تر نیست. به همین منظور قصد داریم با برگزاری دوره‌ها و کارگاه‌هایی در مدرسه‌ی افروز، بازی‌ها و فعالیت‌هایی عملی برای کودکان و نوجوانان معرفی کنیم، درباره‌ی مهارت‌ها و روش‌های تسهیلگری این مفاهیم در کلاس درس به بحث و گفت و گو پردازیم، و راهکاری‌ی عملی برای پیاده‌سازی این مفاهیم در کلاس درس را با هم تجربه کنیم.

مدرسه‌ی افروز دو اصل «آموزش مشارکتی» و «کاربردی بودن مطالب» را سرلوحه‌ی فعالیت‌های خود قرار داده و دوره‌های آموزشی را به گونه‌ای تدوین کرده است که همگام با معرفی هر مفهوم نظری، نحوه‌ی انتقال آن به دانشآموزان هم به بحث و گفت و گو گذاشته می‌شود. امیدواریم با تمرکز بر مهارت تسهیلگری، و هم‌فکری و گفت و گو درباره‌ی آن بتوانیم راهکارها و شیوه‌هایی جدید و کاربردی و خلاق پیدا کنیم تا از این طریق تمرین مهارت‌های اجتماعی و بالا بردن میزان مشارکت دانشآموزان در کلاس درس محقق شود. ما در مدرسه‌ی افروز بر این باوریم که می‌توان با چشم‌انداز «جامعه‌ی فردا را با هم بسازیم» از فرصت‌های موجود در کلاس درس بهره جست و برای تبدیل دانشآموزان به شهروندانی آگاه و مؤثر کوشید.

(در صورت استفاده از منابع افروز، لطفاً ذکر منبع را فراموش نکنید. متشرکریم)



پروژه پایانی

تفکر سنجش گرانه

بهار ۱۳۹۵

جای خالی را پر کن!

از آنجایی که من در حال حاضر فعالیت آموزشی ندارم، قرار شد این فعالیت را با کمک گرفتن از دوستانم به عنوان شرکتکنندگان در این فعالیت انجام دهم. در مجموع هشت نفر در اجرای این فعالیت شرکت کردند که تقریباً بین ۲۰ تا ۲۶ سال سن داشتند. فعالیت هم حضوری و غیر حضوری اجرا شد.

برای اجرای این فعالیت اول باید یک عکس انتخاب می‌کردم. شاید بتوان گفت این سخت‌ترین قدم در اجرای فعالیت بود! بعد از دردسر بسیار بالاخره یک عکس پیدا کردم. البته این یک عکس نبود، بلکه زمانی که داشتم قسمتی از سریالی را تماشا می‌کردم، یکی از صحنه‌هاییش نظرم را جلب کرد و آن را برای این کار انتخاب کردم. تصویر این صحنه را در زیر مشاهده می‌کنید:



این تصویر را به کسانی که به آن‌ها دسترسی داشتم نشان دادم و برای کسانی که امکان ملاقات حضوری با آن‌ها فراهم نشد فرستادم. سپس سؤال‌های مربوط به فعالیت را مطرح کردم:

- ۱- در این تصویر چه می‌بینید؟ (از آن چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ یا فکر می‌کنید در آن چه اتفاقی افتاده؟)

بازخورد تسهیلگر

از آنجا که هدف این فعالیت شناسایی پیش‌فرض‌های ذهنی و درک این موضوع است که هر کدام از ما بر اساس پیش‌فرض‌های بدیهی‌پنداشته‌ای که در ذهن داریم برداشت‌های متنوع و گاه متناقض و متضادی از یک واقعیت یا موضوع واحد می‌سازیم. به این هدف زمانی بهتر محقق می‌شود که امکان تبادل نظر میان شرکتکنندگان مهیا شود، آن‌ها در معرض دیدگاه‌ها و برداشت‌های دیگر قرار بگیرند و در شناسایی ریشه‌ها و پیش‌فرض‌هایی که هر برداشت بر مبنای آن‌ها شکل گرفته، به یکدیگر کمک کنند. بتایرانی پیشنهاد می‌شود این فعالیت را به صورت حضوری اجرا کنید و به هر کدام از شرکتکنندگان فرصت دهید برداشت خود را شرح دهد.

بازخورد تسهیلگر

۲- شواهدی که در تصویر دیدی و بر اساس آن‌ها به این نتایج رسیدید چه بودند؟

۳- در برداشت‌هایی که داشتید چه پیش‌فرض‌ها یا فرضیاتی نقش داشتند؟

سعی کردم در زمان اجرای فعالیت درباره تصویر هیچ‌گونه توضیح اضافی ندهم و بگذارم هر کسی برداشت خودش را داشته باشد، هرچند با واقعیت متفاوت باشد.

در مورد سؤال‌ها اما توضیحی اگر لازم بود دادم. به خصوص درمورد پیش‌فرض و تعریف آن.

هیچ‌کدام از شرکت‌کنندگان این فیلم را ندیده بودند، جز یکی از آن‌ها (خانم ۶) که او هم این صحنه را به خاطر نداشت و بعد از اتمام فعالیت که به او گفتم این عکس از کجا آمده خیلی برایش جالب بود!

پاسخ‌های شرکت‌کنندگان

خانم ۱

مرد میانسالی را می‌بینم در حال نظاره مردی از یک خانواده نگران که در شبی توفانی به دریا می‌رود. دختر کوچک‌تر به نظر می‌آید اهل شیطنت باشد.

میانسالی و مرد بودنش را از حالت سر و صورتش تشخیص دادم. خانواده بودن‌شان را از کنار هم بودن و شباهت لباس‌هایشان و اینکه دارند به مرد نگاه می‌کنند و بودن سگ کنارشان. دست دختر بزرگ‌تر دور کمر مادر است و دختر کوچک لباس مادر را گرفته و این‌ها نگرانی‌شان را نشان می‌دهد. چون موهای دختر کوچک‌تر کوتاه است، احتمالاً شیطان است. معمولاً دخترهایی که اهل شیطنت هستند بلاهایی سر موهاشان می‌آورند و بعد مجبور به کوتاه کردن‌شان می‌شوند. آرامشی که این کودک دارد (مثلاً بالا و پایین نمی‌پردازد) و حالت افتاده‌ای که سگ دارد و نحوه دست تکان دادن مادر که با خوشحالی نیست هم نگرانی آن‌ها را نشان می‌دهد.

۵

در این مرحله که هر کدام از شرکت‌کنندگان تحلیل خود را ارائه می‌دهد، درست یا غلط بودن برداشت و تحلیل اهمیتی ندارد. توصیه می‌شود که تسهیلگر واکنشی به پاسخ‌ها نداشته و فقط یک شنونده دقیق و مستاق باشد. تسهیلگری فعالیت‌های مبتنی بر گفت‌و‌گو ایجاب می‌کند که تسهیلگر/گرداننده جلسه مهارت خوب شنیدن را در خود تقویت کند و حین اظهار نظر شرکت‌کنندگان واکنش‌هایی حاکی از رد یا تأیید گفته‌های آن‌ها نشان ندهد. بروز هر واکنشی ممکن است بر مشارکت تک‌تک حاضران تأثیر بگذارد و فرآیند گفت و شنود را از حالت طبیعی خارج کند.

۱- به نظرم مرد جوانی دارد می‌رود و همه با اینکه دلتنگ هستند یک گوشه ایستاده‌اند و می‌دانند که نمی‌توانند مانع رفتن او بشوند. مردی گوشه تصویر است که احساس می‌کنم از اعضای همان خانواده است اما به دلیلی تصمیم گرفته نزدیک نیاید. شاید نمی‌خواهد دیده شود، شاید هم دلیل دیگری دارد.

۲- خورشید در حال غروب است و این به آدم احساس دلتنگی می‌دهد. موهای مرد در قایق تیره است و نشان می‌دهد که جوان است. یعنی شاید عضوی از خانواده باشد و نه همسر مردی که در تصویر کنار بچه‌هاست. اینکه سگ هم مرد را نگاه می‌کند این حس کلیشه‌ای را به آدم می‌دهد که به احتمال زیاد آن مرد پدر بچه‌ها و همسر زن است.

انگار مثل اعزام به جنگ یا چیزی شبیه به آن، رفتنش اجتناب‌ناپذیر است. انگار مرد سمت راست تصویر بزرگ خانواده و با رفتن مرد دیگر مخالف است. اما به نظرم او جزئی از نقاشی نیست و به دلم افتاد که شاید این نقاشی مرد سمت راست تصویر را به یاد تجربه مشابهی مثل رفتن پدر و برنگشتن او انداخته.

وجود دریا در تصویر این احساس را می‌دهد که مرد با وجود اینکه قول می‌دهد باز می‌گردد، هرگز برنمی‌گردد.

۳- یکی از دوستانم دریانورد است و واقعاً هر بار که به دریا می‌رود همین حس به اطرافیان منتقل می‌شود که کی باز خواهد گشت؟

دختر بزرگ‌تر دستش را دور مادرش حلقه زده یعنی نگران است و می‌داند چه اتفاقی دارد می‌افتد. اما دختر کوچک‌تر اینگار هیچ ایده‌ای از اینکه فردا اوضاع تغییر زیادی خواهد کرد، ندارد. این من را یاد خودم می‌اندازد که وقتی پنج سالم بود و از تهران مهاجرت کردیم اصلاً نمی‌دانستم پدرم با ما همراه نخواهد بود و بعدتر هم نفهمیدم، فقط عادت کردم. شاید بعدترها اوضاع بهتر یا بدتر شود فقط اینکه بچه کوچک‌تر در لحظه از آنچه پیش رو خواهد داشت بی‌خبر است، من را یاد خودم انداخت

آقای ۳

۱- مردی به تنها یی به یک نمایشگاه نقاشی آمده و با کنجدکاوی به تصویری از یک خانواده نگاه می‌کند. پسر بزرگ این خانواده یک ناخدای کشتی است و خانواده او را بدرقه می‌کنند تا سوار کشتب شود.

۲. از لباس‌های زنان که در ساحل ایستاده‌اند معلوم است که وضع متوسطی دارند. مادر نگران پسرش است. دختر بزرگ و مادر برای دلگرمی دختر کوچک خانواده خود را قوی نشان می‌دهند ولی هوای همیگر را دارند. دختر کوچک تنهاست و برای او یک سگ خریده‌اند. مرد بیننده تنهاست و نحوه ایستادنش نشان می‌دهد کسی همراهش نیست. انگار در حال رد شدن، یک لحظه تابلو نظرش را جلب کرده.

۳. خودم جاهایی مثل نمایشگاه تنها می‌رفتم. تا حالا شده در نظر اول چیزی توجهم را جلب نکند ولی برگردم و نگاهش کنم. نمی‌دانم پیش‌فرض‌هایم درباره اینکه زنان و مرد تصویر یک خانواده‌اند، از کجا آمده است.

خانم ۴

۱- مردی که سوار قایق است دارد به سمت دریا می‌رود تا راه نجاتی برای همسر و فرزندانش پیدا کند. مرد می‌رود و پس از گذراندن اتفاقاتی نجات می‌یابد اما وقتی باز می‌گردد آن‌ها دیگر زنده نیستند. او این تصویر را کشیده تا آخرین لحظه دیدارشان را به خاطر بسپارد چرا که بارها پیش خود فکر کرده که ای کاش نرفته بود. این مرد همان مردی است که به تصویر خیره شده.

۲. مردی که به تصویر خیره شده طوری تصویر شده که انگار مدت‌هاست به تصویر نگاه می‌کند و حتی روزی چند بار. چنان خیره شده که گویی چیزی بیشتر از یک عکس برای وی معنی دارد و این به زندگی ربط دارد. پس خود را جای مرد در قایق می‌گذارد. اگر به زندگی اش مربوط است پس آن زن و دخترها هم خانواده وی هستند. حالا گویی او تنها شده و در جای امنی به سر می‌برد در حالیکه خانواده‌ش کنارش نیستند.

۳- پیش‌فرض‌های ذهنی من ناشی از تصمیم‌گیری‌هایی است که گاهی فکر می‌کنیم برای بھبود زندگی می‌گیریم اما بعد از مدتی با دیدن حاصل ماجرا و نتیجه متوجه می‌شویم کارمان درست نبوده و تصمیمی که گرفتیم نه تنها چیزی را بھبود نبخشیده، بلکه باعث شده زندگی فقط سخت‌تر شود همان چیزهایی را هم که داریم از دست بدھیم.

خانم ۵

۱. مردی به یک تابلوی آبرنگ در یک نمایشگاه نگاه می‌کند و در تابلو یک مرد طاس با یک زن بلوند که موهایش را دور سرش جمع کرده نشان داده می‌شوند. داستان تابلو این است که یک مرد ملوان عازم یک سفر طولانی دریایی است که شاید هم جنگی باشه. او با قایق و دیرتر از باقی همراهانش به کشتی ملحق می‌شود چون می‌خواسته بیشتر کنار خانواده‌اش بماند.

خانواده‌اش شامل همسر و دو دختر و سگ آن‌هاست. دختر بزرگ‌ترش نوجوان است و بیمار به نظر می‌رسد. هوا نسبتاً ابری و در آستانه شروع فصل سرد سال است. فردی که نقاشی را تماشا می‌کند یکی از افراد همین تابلوست یا کسی است که آن‌ها را می‌شناسد؛ شاید دختر مردی است که از خانواده دور بوده یا خود مرد است که دوری از خانواده را تجربه کرده.

اول اینکه براساس جایی که قاب روی آن نصب شده (منظورم ارتفاع نصب تابلو است) و رنگ کاغذ دور نقاشی و رنگ خود قاب و موضوع نقاشی به نظرم رسید که قاب در یک نمایشگاه باشه. چون فرد خارج از نقاشی واضح نیست، بین زن یا مرد بودنش به نتیجه‌ای نرسیدم ولی الان که نگاه می‌کنم انگار به یک زن شبیه‌تر است. فصل و هوای سرد را از رنگ‌هایی که نقاش استفاده کرده حدس زدم و بیماری یا ناراحتی دختر بزرگ‌تر را از نحوه ایستادنش. اینکه لباس‌های خانم و بچه‌ها فقیرانه به نظر نمی‌رسه باعث شد فرض ماهیگیر بودن مرد را کنار بگذارم.

اینکه خصوصی از خانواده‌اش خداحفظی می‌کند و جدا از بقیه خودش را به کشتی می‌رساند به نظرم رساند که از درجه‌داران کشتی باشد. اینکه تماشگر محو تابلو شده باعث شد فکر کنم که به نحوی با اتفاق در ارتباط است و با نقاشی خاطره دارد.

خانم ۶

خانواده‌ای را می‌بینم که با هم ارتباط خیلی خوبی دارند. پدر خانواده برای کسب درآمد مجبوره سفر کنه. باقی خانواده دلتنگ او هستند و فردی برای برهم زدن زندگی آن‌ها کمین کرده. اینکه چند نفر با سینین مختلف یک نفر را بدروقه می‌کنند باعث شد فکر کنم یک خانواده‌اند و ارتباط خوبی با هم دارند. حالت مرد در تصویر در حال دور شدن است و این حس را منتقل می‌کند که عازم سفری است و بر این اساس فکر کردم پدری است که برای درآمد مجبور است خانواده را ترک کند.

شاید به خاطر رنگ‌های تصویر است که احساس دلتنگی القا می‌شود. نوع نگاه بیننده‌ای که به تابلو نگاه می‌کند و اینکه انگار جایی پنهان شده و یواشکی نگاه می‌کند احساس کردم نیتش آسیب رساندن به خانواده است.

شاید به این دلیل که پیش‌فرض ذهنی ام این است که تأمین مالی خانواده بر عهده پدر است، و اینکه مادر پیش بچه‌ها می‌ماند سبب شد چنین داستانی درباره تصویر به ذهنم برسد. رنگ تیره آسمان باعث شد فکر کنم فرد بیننده قصد آسیب رساندن به خانواده را دارد.

خانم ۷

این‌ها را در تصویر می‌بینم: یک زن، دو دختر بچه، یک سگ، سنگ، دریا، خورشید، ساحل، مردی که سوار قایق است و ظاهراً دارد دور می‌شود، پارو و مردی که خیلی نزدیک است. به نظر می‌رسد که مرد قایق‌سوار در حال دور شدن است، زنان در ساحل از او خدا حافظی می‌کنند و مردی صحنه جدایی آن‌ها را تماشا می‌کند. دختران و زنی که در تصویر است با هم یک خانواده‌اند.

از آنجایی که نقاشی است و عکس تصادفی نیست، و نقاشی واضحی هم هست، نقاش خواسته صحنه‌ای که مفهومی دارد و اکثر مردم با دیدنش به موضوع مشترکی فکر می‌کنند را بکشد. پس احتمالاً مرد بیننده را ترسیم نکرده برای اینکه بگوید او صرفاً در کادرم افتاد. و همین طور مرد بیننده را مات کشیده و مابقی صحنه را واضح و جهت صورت مرد به سمتی است که می‌تواند تماشاگر صحنه باشد.

نقاش به احتمال زیاد تلاش کرده با هر قسمت از نقاشی اش داستان را برای ما کامل‌تر کند، پس سر رو به عقب مرد قایق‌سوار از حرکت او به سمت عقب نشان دارد.

اینکه بچه‌ها نزدیک به زن ایستادند احتمالاً نقاش می‌خواسته رابطه عاطفی نزدیک آن‌ها را نشان بدهد و چیز عجیب و غریبی در ذهنش نبوده، پس آن‌ها اعضای یک خانواده‌اند.

یک عکس ممکن است تصادف‌آیک سری عوامل را در خودش داشته باشد، ولی احتمال تصادفی بودن در یک نقاشی کمتر است و هر بخش از آن معنای خاصی را منتقل می‌کند.

آقای ۸ (تسهیلگر)

خطر لوث شدن قسمتی از داستان فیلم!

این تصویر صحنه‌ای از سریال *Breaking Bad* را نشان می‌دهد که در آن والت (مردی که سرش به صورت محو در تصویر است) پس از غیبت چند روزه برگشته و الان در بیمارستان به سر می‌برد و به تابلویی که در اتاقش است و تا به حال چند بار توجهش را جلب کرده نگاه می‌کند.

تابلو مرد ماهیگیری سوار بر قایق را نشان می‌دهد که در حال جدا شدن از خانواده‌اش است و والت به این تابلو خیره شده. نقاشی به طرز عجیبی شرایط کنونی او را تصویر می‌کند. جدا شدن از خانواده‌اش برای تأمین آن‌ها از نظر مالی، خطراتی که این جدا شدن دارد و خانواده‌ای که به بازگشت او امیدوارند. و اگر با دید دیگری به قضیه نگاه کنم، خسته شدن او از شرایط کنونی و فرار از آن را می‌بینم. (که این مورد در اصل بهانه‌ای است که والت برای غیبت چند روزه خود دست و پا کرد. غیبتش که به نحوی با کار (شغل) جدیدی که او شروع کرده ارتباط دارد.)

به هر حال به نظرم والت در این تصویر خودش را می‌بیند، چه به عنوان مردی که از زندگی‌اش خسته شده و می‌خواهد به هر طریقی از این شرایط فرار کند، و چه به عنوان مردی خانواده‌دوست که با هر بار سفر رفتن جان خودش را به خطر می‌اندازد بلکه بتواند خانواده‌اش را تأمین کند. گرچه همه این‌ها ممکن است بهانه باشند و اینکه ممکن است او از این تصویر برای بهانه‌تراشی‌هایش ایده گرفته باشد و دلیل اصلی او چیز دیگری باشد. همان طور که ممکن است مرد ماهیگیر، ماهیگیری را به هر قیمتی دوست داشته باشد و این کار، کاری باشد که او به خوبی از پس انجام آن بر می‌آید.

بازخورد تسهیلگر

اگر این فعالیت را حضوری اجرا می‌کنید و نقش راهبر گفت‌وگوها را دارید، بهتر است از اظهار نظر شخصی درباره موضوع پرهیز کنید. زیرا ممکن است مشارکت شرکت‌کنندگان، به ویژه کودکان و نوجوانان، به دلیل تفاوت برداشت و دیدگاه خودشان با آنچه شما می‌گویید، تحت تأثیر قرار گیرد، از ادامه مشارکت صرف نظر کنند و برداشت‌های واقعی‌شان را بیان نکنند. در این صورت امکان واکاوی پیش‌فرضها محدود و مخدوش می‌شود.

اگر موضوع بحث مانند تصویر به کار رفته در این فعالیت داستانی دارد، داستان اصلی را بعد از پایان گفت‌وگوها ارائه کنید.

به عنوان کسی که این سریال را دیده تقریباً همه برداشت هایم بر اساس اطلاعاتی است که از این شخصیت و ماجراهای فیلم دارم. چون فکر می‌کردم قرار بوده ارتباطی بین این تابلو و داستان سریال وجود داشته باشد، فکر کردم که مرد سوار بر قایق برای کار به دریا می‌رود و اولین شغلی که برای یک مرد قایق‌سوار به ذهنم می‌رسد، ماهیگیری است.

پس از انجام فعالیت، نظر شرکت‌کنندگان را پرسیدم. تجربه جدید و جالبی برایشان بود و گفتند که آن‌ها را به فکر و حتی خیال‌پردازی واداشته بود. درباره اینکه می‌توانند این فعالیت را درباره هر موقعیت یا صحنه‌ای که در زندگی روزمره با آن مواجه می‌شوند اجرا کنند و پیش فرض‌هایشان را شناسایی کنند، صحبت کردیم. علاوه بر این، درباره استفاده از این فعالیت به عنوان تمرینی برای آشنا شدن با فرآیند فکری‌مان حرف زدیم و اینکه استفاده از آن به آگاهانه‌تر شدن نتیجه‌گیری‌هایمان کمک می‌کند. به نظرم تفاوت نظر و برداشت دوستان به نتایج جالبی منجر شد. درست یا غلط بودن برداشت‌ها و جواب‌ها مطرح نبود. آن‌ها فقط یک عکس دیده بودند بدون هیچ توضیحی و می‌توانستند آزادانه هر برداشتی از آن داشته باشند. مهم درک این موضوع بود که بینیم برداشت افراد از یک موضوع واحد ممکن است چه قدر متفاوت و حتی متناقض باشد.

اگر بخواهم این فعالیت را دوباره اجرا کنم در انتخاب عکس بیشتر دقت می‌کنم. همچنین در ابتدا اطلاعاتی را که شرکت‌کنندگان لازم دارند، کامل‌تر و حتی با مثال در اختیارشان می‌گذارم. فعالیت را ترجیحاً گروهی برگزار می‌کنم و وقت بیشتری برای اجرا در نظر می‌گیرم تا فرصت بحث و تبادل نظر فراهم شود.

بازخورد تسهیلگر

نکته کلیدی در هر فعالیت آموزشی، برقراری ارتباط میان اهداف آن فعالیت و تجربه‌های حاصل از آن با زندگی روزمره و جست‌وجوی موقعیت‌های مشابه با فعالیت در دنیای واقعی است. پیشنهاد می‌شود پس از شنیدن اظهار نظرهای افراد و بحث درباره بیرون کشیدن پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها از دل برداشت‌های آن‌ها، سؤال‌هایی مطرح کنید که شرکت‌کنندگان را به تحلیل فرآیند فعالیت، یافته‌های جدید در جریان مشارکت در فعالیت و شناسایی موقعیت‌های مشابه با آن در زندگی روزمره وادارد. مثلاً پرسید با شنیدن تحلیل‌ها و برداشت‌های متفاوت باقی شرکت‌کنندگان چه احساسی داشتید؟ در چه موقعیت‌های مشابهی این تفاوت در برداشت از یک موضوع ممکن است مشکل‌ساز شود؟ اگر فردا بر سر یک موضوع با دوستی اختلاف نظر داشتید، چه طور می‌توانید از این فعالیت برای حل مشکل کمک بگیرید؟

سوال؟؟
با مدرسه افروز تماس بگیرید
info@afroozschool.org

